

## واکاوی مؤلفه‌های معروف و نسبت آن‌ها با اختیار انسان بر پایه حدیث (تَمَّت السَّعَادَةُ)

سید محسن میزبان<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۱۳

## چکیده

اغلب روایات باب «المعروف» در کتب حدیثی شیعه، به جایگاه و آثار معروف (احسان) اشاره دارند. بدیهی است صرف شناخت آثار احسان، برای انجام آن کافی نیست. بنابراین، پس از شناخت آثار معروف، نوبت به شناخت مراحل انجام آن می‌رسد. حدیث «تَمَّت السَّعَادَةُ» تنها حدیثی است که مدلول آن بیانگر فرایند انجام معروف است. هدف این پژوهش، بررسی فقه الحدیثی این روایت است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد این حدیث از اعتبار کافی برخوردار است و اختلاف چندانی میان نقل‌های آن وجود ندارد. در این حدیث شریف، فرایند انجام معروف از «رغبت» و «قدرت» آغاز می‌شود و به «توفیق الهی» پایان می‌یابد. نگارنده در این نوشتار نخست می‌کوشد مناسبات این سه مؤلفه، یعنی «نسبت نیت و توفیق» و «نسبت قدرت و توفیق» را نشان دهد؛ سپس به تبیین عدم ناسازگاری «صُنْعُ اللَّهِ بُوْدُنِ این سه مؤلفه» با «اختیار انسان» بپردازد.

کلیدواژه‌ها: معروف، رغبت، قدرت، توفیق، تَمَّت السَّعَادَةُ، اختیار.

## مقدمه

حیات انسان، دو سطح دنیوی و اخروی دارد بر همین اساس سعادت انسان نیز دوسطحی خواهد بود: یکی دنیوی و دیگری اخروی. هر کدام نیز به تناسب ماهیت خود، عواملی دارند. معلوم می‌شود که اسلام، نه به بهانه آخرت، سعادت دنیوی را فراموش کرده است و نه به بهانه دنیا، سعادت اخروی را. امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

۱. دانش‌آموخته سطح سه حوزه علمیه خراسان (نویسنده مسئول) (tavakoliamireza@gmail.com).

از ما نیست کسی که دنیای خود را به خاطر آخرتش و یا آخرت خود را به خاطر دنیایش، رها کند.<sup>۱</sup>

سعادت، مطلوب فطری انسان است و هیچ‌گاه آن را نمی‌تواند از خود سلب کند، بلکه با تمام وجود تلاش می‌کند که به این مهم نائل شود و کثرت روایات در این زمینه بهترین شاهد براهمیت سعادت و عوامل آن است.

در بررسی عوامل سعادت از نگاه اسلام، ۴۴۰ روایت در عوامل سعادت یافت می‌شود که برخی از این روایات مربوط به سعادت دنیوی و برخی دیگر مربوط به سعادت اخروی است. یکی از عوامل سعادت انجام معروف است. بدیهی است که صرف شناخت عوامل سعادت برای سعادت اخروی کافی نیست، بلکه باید فرایند مؤلفه‌های انجام معروف را از منظر دین مورد بحث و بررسی قرار داد؛ زیرا به سرانجام رسیدن هرکاری آغاز و پایانی دارد. حدیث «تَمَّت السَّعَادَةُ» معروف را از عوامل سعادت بیان می‌دارد و به مؤلفه‌های انجام معروف می‌پردازد.

گرچه در جهت تبیین مستقل هریک از مؤلفه‌های سعادت پژوهش‌های مستقلی انجام گرفته است،<sup>۲</sup> لکن مسأله این پژوهش تبیین محدوده تأثیرگذاری هر کدام از این سه مؤلفه در یکدیگر و تبیین چگونگی عدم ناسازگاری صنع الله بودن این سه مؤلفه «رغبت و قدرت و توفیق» با اختیار انسان است.

## یافته‌های پژوهش

### ۱. خانواده حدیث

اگر مجموعه‌ای از روایات بر محور مشترکی قرار گیرند، در چنین مواردی اصطلاح «خانواده حدیث» معنا پیدا می‌کند. این محور مشترک گاهی تشکیل‌دهنده «خانواده حدیث تک‌موضوع» است، و گاهی نیز «خانواده حدیث تک‌متن» را تشکیل می‌دهد. مراد از «تک‌متن»، یک حدیث با مضمونی مشخص است که ممکن است دارای نقل‌های گوناگون

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَلَا آخِرَتَهُ لِدُنْيَاهُ (من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۱۵۶).

۲. مانند: «مفهوم‌شناسی سنت توفیق و اسباب تحقق آن از منظروحي» نوشته نیکودیالمه و «نقش بنیادین نیت و انگیزه در اعمال انسان» نوشته حسین تربتی.

باشد.<sup>۱</sup>

موضوع این پژوهش از گونه دوم است. از این رو، باید همه گزارش ها جمع آوری و بررسی شود.

حدیث «تَمَّتِ السَّعَادَةُ» در منابع روایی شیعه و عمدتاً در بخش اخلاق نقل شده است. این حدیث شریف به لحاظ مفهوم و محتوا به دو بخش تقسیم می شود: بخش نخست مربوط به فضیلت و اهمیت معروف، و بخش دوم مربوط به مؤلفه های انجام معروف است. ۱ - ۱. در بیشتر نقل ها این دو بخش با هم ذکر شده اند؛ مانند: نقل در: الکافی،<sup>۲</sup> الفقه المنسوب الى الامام الرضا (علیه السلام)،<sup>۳</sup> تحف العقول،<sup>۴</sup> دعائم الاسلام،<sup>۵</sup> کتاب من لا یحضره الفقیه،<sup>۶</sup> الأمالی (طوسی)،<sup>۷</sup> مکارم الاخلاق،<sup>۸</sup> الوافی،<sup>۹</sup> وسائل الشیعه،<sup>۱۰</sup> و بحار الأنوار:<sup>۱۱</sup>

رَأَيْتُ الْمَعْرُوفَ كَاشِمِهِ، وَلَيْسَ شَيْءٌ أَفْضَلَ مِنَ الْمَعْرُوفِ إِلَّا ثَوَابُهُ، وَذَلِكَ يُرَادُ مِنْهُ، وَ لَيْسَ كُلُّ مَنْ يُحِبُّ أَنْ يَصْنَعَ الْمَعْرُوفَ إِلَى النَّاسِ يَصْنَعُهُ، وَلَيْسَ كُلُّ مَنْ يَرْغَبُ فِيهِ يَقْدِرُ عَلَيْهِ، وَلَا كُلُّ مَنْ يَقْدِرُ عَلَيْهِ يُؤَدِّنُ لَهُ فِيهِ، فَإِذَا اجْتَمَعَتِ الرَّغْبَةُ وَالْقُدْرَةُ وَالْإِذْنُ، فَهَنَالِكَ تَمَّتِ السَّعَادَةُ لِلطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ إِلَيْهِ؛

امام صادق (علیه السلام) فرمود: من کار خوب را از آن رو «خوب» نامیدم که حقیقتاً نیکو است، و چیزی برتر از کار نیک نیست، مگر ثوابی که بر آن مترتب است. و مقصود از انجام معروف نیز همان ثواب است، نه عوض دنیوی آن. چنین نیست که هر کس اراده انجام خوبی به مردم را داشته باشد، بتواند آن را انجام دهد. و نیز چنین نیست که هر کس مشتاق انجام معروف باشد، بر آن توانایی و قدرت داشته باشد. و چنین

۱. منطق فهم حدیث، ص ۱۴۶.

۲. الکافی، ج ۷، ص ۲۶۷.

۳. الفقه المنسوب للإمام الرضا (علیه السلام)، ص ۳۷۳.

۴. تحف العقول، ص ۳۶۴.

۵. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۳۲۱.

۶. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۵.

۷. الأمالی (طوسی)، ص ۴۸۰.

۸. مکارم الأخلاق، ص ۱۳۶.

۹. الوافی، ج ۱۰، ص ۴۴۸.

۱۰. تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۱۶، ص ۲۹۳.

۱۱. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۴۱۳.

نیست که هرکس توانایی داشته باشد، توفیق انجام معروف نیز برایش فراهم باشد. آنگاه که «شوق»، «قدرت» و «اجازه» با هم جمع شوند، سعادت به کمال می‌رسد؛ هم برای آن کس که خواهان سعادت است و هم برای انجام معروف.

۱ - ۲. در دو نقل دیگر این حدیث، یعنی کنز الفوائد<sup>۱</sup> و الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد<sup>۲</sup> فقط به بخش دوم اشاره شده است.

قَوْلُهُ مَا كُلُّ مَنْ تَوَيَّ شَيْئًا قَدَرَ عَلَيْهِ، وَلَا كُلُّ مَنْ قَدَرَ عَلَى شَيْءٍ وَفَّقَ لَهُ، وَلَا كُلُّ مَنْ وَفَّقَ لَهُ أَصَابَهُ، فَإِذَا اجْتَمَعَتِ النَّيَّةُ وَالْقُدْرَةُ وَالتَّوْفِيقُ وَالْإِصَابَةُ فَهَذَا كَيْفَ تَمَّتِ السَّعَادَةُ.

## ۲. اعتبار حدیث

یقین به صدور حدیث امری دشوار است، اما وثوق به صدور حدیث از معصوم در بسیاری از احادیث امکان پذیر است. این وثوق را می‌توان از راه‌های مختلفی به دست آورد که یکی از آن‌ها وثاقت سلسله روایان است. راه‌های دیگر عبارت‌اند از: پذیرش خبر توسط اندیشمندان پیشین، علو مضمون و اعتبار منبع.

در این نوشتار، اعتبارسنجی سندی براساس نرم افزار «درایة النور» انجام خواهد گرفت. روش اعتبارسنجی متون در این نرم افزار دو رکن اساسی دارد: درجه و رتبه. براین اساس، منابع به سه درجه (الف، ب و ج) و نه رتبه (از یک تا نه) دسته بندی می‌شوند.<sup>۳</sup> جدول اعتبار

روایت «تمت السعاده»

| دسته                                | حدیث                   | اعتبار سندی | اعتبار منبع |
|-------------------------------------|------------------------|-------------|-------------|
| اهمیت معروف و مؤلفه‌های انجام معروف | الکافی                 | مسند و ضعیف | الف / ۱     |
|                                     | کتاب من لایحضره الفقیه | مرسل        | الف / ۳     |
|                                     | مکارم الاخلاق          | مرسل        | ب / ۴       |
|                                     | الوافی                 | مسند و ضعیف | الف / واسطه |

۱. کنز الفوائد، ج ۲، ص ۳۳.

۲. الإرشاد، ج ۲، ص ۲۰۵.

۳. این رتبه بندی کاملاً براساس کتاب منطق فهم حدیث جناب آقای مسعودی است. معیار درجه و رتبه بندی کتاب‌ها بر اساس مبانی مطرح شده در کتاب و نظر شخصی نگارنده است که می‌تواند مورد نقد و اصلاح قرار گیرد.

|         |      |                       |                       |
|---------|------|-----------------------|-----------------------|
| ب / ۲   | مرسل | تحف العقول            | مؤلفه های انجام معروف |
| ج / ۳   | مرسل | دعائم الاسلام         |                       |
| ب / ۳   | مرسل | فقه الرضا             |                       |
| ب / ۴   | مرسل | کنز الفوائد           |                       |
| الف / ۶ | مرسل | الارشاد فی معرفه حججه |                       |

اگر منبع و سند را با هم در نظر بگیریم، نقل کتاب الکافی معتبرترین نقل است؛ زیرا معیار اعتبار حدیث نزد عالمان پیشین همچون مرحوم کلینی و صدوق، منحصر به صحت سند نبوده است. چه بسا آنان قرائنی در اختیار داشته اند که یک روایت ضعیف السند را معتبر می ساخته است.

علی رغم مجهول بودن برخی از راویان، مانند سعدان بن مسلم، می توان از طریق توثیقات عام (مانند کثرت نقل حدیث توسط سعدان بن مسلم یا کثرت نقل اجلّ و بزرگان از وی، به ویژه کثرت نقل حسن بن محبوب از سعدان بن مسلم) وثاقت آنان را اثبات نمود. همچنین نقل این روایت توسط مرحوم کلینی و صدوق و اعتماد محدثان به نقل آنان، از دیگر شواهد مؤثر در ایجاد وثوق به صدور این حدیث از معصوم است.

### ۳. عبارت حدیث

مراد از عبارت، کلمات استفاده شده در نقل های گوناگون حدیث است؛ در نقل کتاب های الکافی، کتاب من لایحضره الفقیه، مکارم الاخلاق، الوافی و وسائل الشیعه هیچ تفاوتی وجود ندارد، فقط در دو نقل تفاوت جزئی وجود دارد:

(۱) در نقل الأمالی (طوسی) تعبیر «ذَلیک یرأُ مِنْهُ» وجود ندارد.

(۲) در نقل الفقه المنسوب الی الامام الرضا (علیه السلام) «تَجِب السَّعَادَةُ» تعبیر شده است.

در مقام مقایسه نقل ها، فقط در کتاب های دعائم الاسلام، تحف العقول و بحار الأنوار این دو تعبیر نقل شده است: (هُوَ هِدْيَةٌ مِنَ اللَّهِ إِلَى عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ) و (فَإِذَا مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ) و در سایر نقل ها این دو تعبیر وجود ندارد. همچنین در فقره آخر حدیث اختلاف در تعبیر وجود دارد، در نقل های الارشاد و کنز الفوائد این تعبیر «فَإِذَا اجْتَمَعَتِ النَّبِيُّ وَالْقُدْرَةُ وَ

التَّوْفِيقُ وَالْإِصَابَةُ» نقل شده است، ولی در سایر منابع، تعبیر «فَإِذَا اجْتَمَعَتِ الرَّغْبَةُ وَالْقُدْرَةُ وَالْإِذْنُ» نقل شده است:

الْمَعْرُوفُ كَاشِمِهِ وَلَيْسَ شَيْءٌ أَفْضَلَ مِنْهُ إِلَّا تَوَابُهُ، وَهُوَ هِدْيَةٌ مِنَ اللَّهِ إِلَى عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ. وَلَيْسَ كُلُّ مَنْ يَحِبُّ أَنْ يَصْنَعَ الْمَعْرُوفَ إِلَى النَّاسِ يَصْنَعُهُ، وَلَا كُلُّ مَنْ رَغِبَ فِيهِ يَقْدِرُ عَلَيْهِ، وَلَا كُلُّ مَنْ يَقْدِرُ عَلَيْهِ يُؤْذَنُ لَهُ فِيهِ، فَإِذَا مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ جَمَعَ لَهُ الرَّغْبَةُ وَالْقُدْرَةُ وَالْإِذْنُ، فَهَنَّاكَ تَمَّتِ السَّعَادَةُ.

غیر از آنچه در بحث ساختار مطرح شد، تفاوت جدی میان نقل‌ها مشاهده نمی‌شود و برخی از این تفاوت‌ها را می‌توان از نوع «نقل به معنا» به شمار آورد.

#### ۴. معنا و نقش واژه‌های کلیدی حدیث «تَمَّتِ السَّعَادَةُ»

فهم مقصود معصوم علیه السلام از مهم‌ترین مراحل حدیث پژوهی است. پس از بررسی اعتبار احادیث باید به بررسی محتوای آن پرداخت تا مراد معصوم به دست آید.

این حدیث شریف را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد:

بخش اول: بیان فضیلت معروف،

بخش دوم: فرآیند سه مؤلفه برای انجام معروف،

بخش سوم: نسبت معروف و سعادت.

در اکثر نقل‌ها، بخش دوم و سوم به شکل متصل بیان شده‌اند. برای فهم کامل و دقیق حدیث شریف لازم است به تبیین معنای پنج اصطلاح (معروف، سعادت، رغبت، قدرت و اذن)

و نقش آن‌ها بپردازیم.

#### ۴-۱. معنای معروف و نقش آن

معروف از ریشه عَرَفَ به معنای شناخته شده یا درک شده یا دانسته شده است.<sup>۱</sup> و در اصطلاح به انجام هرکاری که عقلاً یا شرعاً نیکو و حسن باشد، اطلاق می‌شود.<sup>۲</sup> و در مقابل معروف، منکر قرار دارد.<sup>۳</sup>

۱. الْمَعْرُوفَةُ وَالْعُرْفَانُ: إدراك الشيء بتفكير وتدبر لأثره، وهو أخص من العلم (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۶۰).

۲. همان، ص ۵۶۱.

۳. الْمَعْرُوف: ضدُّ الْمُتَنَكَّرِ لسان العرب، ج ۹، ص ۲۳۹.

در لسان روایات سه گونه استعمال برای معروف یافت می شود:  
الف) در برخی از استعمالات معروف، معنای لغوی آن یعنی (شناخته شده) اراده شده است:

قَالَ عِيسَى: عَلَيْهِ السَّلَامُ أَشَقَى النَّاسِ مَنْ هُوَ مَعْرُوفٌ يَعْلَمُهُ مَجْهُولٌ يَعْمَلُهُ<sup>۱</sup>

حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: شقی ترین مردم کسی است که فقط او را به علم و دانش بشناسند و به عمل نشانند (که مقصود عالم بی عمل است).

ب) در برخی روایات مراد از معروف، واجبات است؛ مانند: احادیثی که بیانگر وجوب امر به معروف است و مراد از منکر در این دسته از روایات، محرمات است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: وَ سُئِلَ عَنِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاجِبٌ هُوَ عَلَى الْأُمَّةِ جَمِيعاً...<sup>۲</sup>

در این حدیث شریف از امام سؤال می شود که آیا امر به معروف و نهی از منکر بر همه امت واجب است یا فقط بر تعدادی از مردم واجب است؟ سؤال سائل نشانگر آن است که وجوب امر به معروف برای سؤال کننده روشن است؛ زیرا سؤال سائل از اصل وجوب امر به معروف نیست، بلکه از محدوده وجوب سؤال می کند؛ یعنی آیا امر به معروف بر همه آحاد جامعه واجب است یا به برخی از مردم واجب است؟

و همچنین روایات دیگری، از تعبیر «معروف» واجبات اراده شده است.<sup>۳</sup> با معیار تعریف لغوی به هر امری که حسن و مطابق عقل باشد، معروف اطلاق می شود. بنابراین، واجبات دینی از بالاترین مراتب معروف برخوردارند.

ج) گاه در برخی از استعمالات، نازل ترین مراتب معروف اراده شده است، یعنی مستحبات؛ مانند احسان و خیرخواهی نسبت به دیگران که از آن به معروف تعبیر شده است.

۱. مصباح الشریعة، ص ۲۱.

۲. تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۱۶، ص ۱۲۶.

۳. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: كَيْفَ بِكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُكُمْ، وَ فَسَقَ سَبَابُكُمْ، وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ، وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فَقِيلَ لَهُ: وَ يَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، وَ شَرُّ مِنْ ذَلِكَ، كَيْفَ بِكُمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ، وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ؟ فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ يَكُونُ ذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَ شَرُّ مِنْ ذَلِكَ، كَيْفَ بِكُمْ إِذَا رَأَيْتُمْ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا، وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا؟ (الكافي، ج ۹، ص ۴۹۳).

إِنَّمَا حَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى الرِّبَا لِيَلَّا يَتَمَنَّعَ النَّاسُ الْمَعْرُوفُ؛<sup>۱</sup>

خداوند ربا را حرام کرد تا خیرخواهی مردم نسبت به یکدیگر قطع نشود.

استعمالات معروف در یک معنای مرکزی، مشترک هستند و آن معنای شناخته شده است. به دیگر بیان، اقسام مذکور برای معروف را می‌توان در مفهوم [حَسَن] خلاصه کرد و فعل حسن به عملی اطلاق می‌شود که همگان به نیکی آن عمل اذعان داشته باشند و بر اساس همین شناخت و درکی که برای انسان حاصل می‌شود، فاعل آن فعل مستحق مدح است و با تأمل در مجموعه روایات باب فضل المعروف مرز معنایی آن برای ما روشن می‌شود.<sup>۲</sup> مقصود از معروف در حدیث «تَمَّت السَّعَادَةُ» قسم سوم از اقسام معروف، یعنی احسان کردن و خیرخواهی نسبت به مردم است و مهم‌ترین ادله برای این مدعا عبارت‌اند از: الف) این روایت در باب فضل المعروف توسط مرحوم کلینی و صدوق، و در باب فضل الاحسان توسط علامه مجلسی بیان شده است.

ب) تبیین این روایت توسط دیگر علما که در مباحث اخلاقی و در خصوص عنوان خیرخواهی به مردم استفاده می‌شود.<sup>۳</sup>

ج) دیگر استعمالات معروف در باب فضل المعروف مانند:

قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا الْمَعْرُوفُ شَيْءٌ سِوَى الزَّكَاةِ، فَتَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ بِالتَّوْبَةِ وَصِلَةَ الرَّحِمِ.<sup>۴</sup>

«معروف» یا همان «خیرخواهی» در نگاه دین بسیار مورد تأکید است، تا آنجا که اشاره شد یکی از حکمت‌های حرمت ربا، تداوم خیرخواهی میان مردم است. به جهت اهمیت «معروف»، اسلام خیرخواهی را محدود به انسان‌هایی که نسبت به ما خیرخواه هستند نمی‌کند، بلکه دایره آن را حتی نسبت به اشخاصی که نیکوکار نیستند نیز گسترش داده<sup>۵</sup> و به پرهیز از زُهد در احسان توصیه کرده است.<sup>۶</sup>

برای فهم جایگاه «معروف»، روایات باب «فضل المعروف» کفایت می‌کند. فضیلت

۱. الفقه المنسوب للإمام الرضا، ص ۲۵۶.

۲. إِنَّ أَعْرَابِيًّا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: أَوْصِنِي، فَكَانَ فِيْمَا أَوْصَاهُ بِهِ أَنْ قَالَ: يَا فُلَانُ، لَا تَزْهَدْ فِي الْمَعْرُوفِ عِنْدَ أَهْلِهِ (الكافي، ج ۷، ص ۲۷۲).

۳. جامع السعادات، ج ۲، ص ۶۴.

۴. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۵.

۵. الكافي، ج ۷، ص ۲۶۹.

۶. همان، ج ۷، ص ۲۶۹.

معروف را می‌توان در دو ساحت دنیوی و اخروی خلاصه کرد:

مهم‌ترین بهره دنیوی: دور شدن از زمینه‌های انحراف.<sup>۱</sup>

بهره‌های اخروی شامل سه مورد است:

وعدۀ آمرزش گناهان،<sup>۲</sup>

ثواب احسان به برادر مؤمن، برابر با ثواب احسان به رسول خدا ﷺ،<sup>۳</sup>

احسان‌کننده از نخستین افرادی است که وارد بهشت و حوض کوثر می‌شود.<sup>۴</sup>

#### ۲-۴. معنای سعادت و نقش آن

برخی از لغت‌دانان برای تبیین معنای «سعادت»، از روش تعریف به ضد بهره برده‌اند. ابن منظور «سعادت» را این‌گونه معنا می‌کند: «السعادة: خلاف الشقاوة».

برخی دیگر ابتدا حقیقت سعادت را تبیین کرده و سپس ضد آن را بیان داشته‌اند. راغب در شرح سعادت می‌نویسد:

سعادت آن است که رفتارهای الهی، انسان را در رسیدن به خیر یاری کنند، و ضد آن، شقاوت است.<sup>۵</sup>

گرچه به اذعان شهید مطهری، رسیدن به حقیقت معنای سعادت امری دشوار است،<sup>۶</sup> اما می‌توان با بررسی و تعمق در روایات مربوط به سعادت، به معنای مرکزی آن پی برد. نویسندۀ کتاب سعادت و شادکامی در ابتدا مجموعه‌ای از روایات درباره سعادت را طبقه‌بندی نموده و تحلیلی از مجموع آن‌ها ارائه می‌دهد:

روایات سعادت به سه بخش تقسیم می‌شود:

بخش اول: روایاتی که به مصادیق سعادت و شقاوت دنیوی اشاره دارد.

بخش دوم: روایاتی درباره اسباب سعادت و شقاوت.

بخش سوم: اوصاف انسان سعید و شقی.

۱. همان، ج ۷، ص ۲۷۰.

۲. همان، ج ۷، ص ۲۶۹.

۳. همان، ج ۷، ص ۲۶۹.

۴. همان، ج ۷، ص ۲۶۹.

۵. مفردات ألفاظ القرآن، ج ۲، ص ۴۱۰.

۶. مقالات اسلامی، ج ۲، ص ۶۰.

از مجموع این روایات فهمیده می‌شود که تفاوت محسوسی میان کاربرد لغوی و کاربرد روایی واژه «سعید» وجود ندارد، و دین از سعادت به عنوان خیر دائم یاد می‌کند و برای رسیدن به این خیر ماندگار، مسیرهایی را مشخص نموده است. رسیدن به خیر دائم از اسباب دنیوی آغاز می‌شود و با انجام اسباب سعادت اخروی، به سعادت اخروی ختم می‌گردد.

در روایت شریف، تعبیر «تَمَّتِ السَّعَادَةُ» آمده است. بدیهی است که این عبارت به این معنا نیست که اگر شخصی صرفاً اهل احسان باشد و به دیگر اسباب سعادت ملتزم نباشد، سعادت‌مند خواهد شد. بلکه در این تعبیر، نوعی مجاز، به ویژه مجاز در مسبب به کار رفته است؛ بدین معنا که یکی از اسباب سعادت، احسان است، و انسانی که موفق به انجام معروف می‌شود، در حقیقت، سعادت انجام معروف برای او کامل شده است.

#### ۳-۴. معنای رغبت و نقش آن

ابن منظور می‌نویسد:

رَغِبَ يُرَغِبُ رَغْبَةً إِذَا حَرَصَ عَلَى الشَّيْءِ، وَطَمِعَ فِيهِ.<sup>۱</sup>

وی می‌گوید که رغبت به معنای حرص و طمع در دستیابی به چیزی است. و در لسان روایات، رغبت در مقابل زهد قرار داده شده است:

الرُّهْدُ وَضِدُّهُ الرَّغْبَةُ.<sup>۲</sup>

فیومی می‌نویسد:

رَغْبَتُهُ إِذَا أَرَدَتْهُ؛

رغبت زمانی استعمال می‌شود که انسان اراده انجام عملی را کرده باشد.

طریحی می‌نویسد:

در دعا خطاب به خدای متعال می‌خوانیم: «الِيكَ رَغِبَ الرَّاْغِبُونَ». و در دعا

می‌خوانیم: «أَزْزُقْنِي الرَّغْبَةَ فِي الْعَمَلِ لَكَ لِأَخْرَجَنِي»<sup>۳</sup> یا «أَعِزَّنِي مِنْ سُوءِ الرَّغْبَةِ».<sup>۴</sup>

۱. النهاية في غريب الحديث والأثر، ج ۲، ص ۲۳۷.

۲. المحاسن، ج ۱، ص ۱۹۷.

۳. الصحيفة السجادية، ص ۱۰۸.

۴. همان، ص ۷۴.

با بررسی معنای لغوی و استعمال روایی کلمه «رغبت»، روشن می‌شود که معادل فارسی آن، واژه‌هایی همچون میل، شوق یا علاقه است.

در حدیث «تَمَّتِ السَّعَادَةُ»، از رغبت به عنوان نخستین مرحله از فرایند انجام معروف یاد شده است. این شوق و علاقه به معروف است که به عنوان انگیزه، انسان را به سوی عمل سوق می‌دهد. شوق به عمل، اقتضا می‌کند که عمل سریع‌تر و کامل‌تر از انسان صادر شود. رغبت از جمله گرایش‌های نفسانی است که هرانسانی آن را تجربه کرده است. با این حال، این حالت گاه به امور خیر و گاه به امور شر تعلق می‌گیرد. آنچه دین بر آن تأکید دارد، مدیریت رغبت است.

مدیریت رغبت به این معناست که انسان باید نسبت به جهت‌دهی این گرایش درونی، اهل مراقبه باشد؛ یعنی از زمینه‌های ایجاد رغبت به امور شر پرهیزد و در مقابل، به دنبال ایجاد زمینه‌هایی برای رغبت به امور خیر باشد. پس از آن نیز باید بکوشد تا این گرایش مطلوب را حفظ و تقویت کند تا رغبت به شر جایگزین آن نشود.

قرار گرفتن رغبت به عنوان نخستین مؤلفه سعادت، خود بهترین دلیل براهمیت آن است؛ زیرا منشأ بسیاری از رفتارها، میل و شوق انسان به عمل است، و بسیار مهم است که انسان به چه نوع عملی گرایش دارد. به همین سبب است که سعادت‌مندی از گذرگاه رغبت عبور می‌کند، و انسان، سعادت را بر خود کامل نمی‌سازد، مگر آن‌گاه که به اموری که سعادت را تضمین می‌کنند، متمایل و مشتاق باشد.

همان‌گونه که رغبت به امور خیر در سعادت انسان مؤثر است، رغبت به شرنیزه به همان میزان در شقاوت انسان اثر دارد. می‌توان منشأ مذمت رغبت به دنیا را نیز در همین نکته جست‌وجو کرد؛ چراکه رغبت به دنیا یکی از موانع وصول به سعادت است. در مقابل، زهد نسبت به دنیا مورد تأکید روایات قرار گرفته است، و انسانی که در خود بی‌میلی به دنیا را تقویت می‌کند، در واقع خویش را از اسباب شقاوت دور ساخته است.

در برخی نقل‌ها، مانند الإرشاد و کنز الفوائد، از نیت به عنوان نخستین مرحله فرایند سعادت یاد شده است.

فیومی در المصباح المنیر می‌نویسد:

نَوَيْتُهُ اِى قَصْدُهُ وَ الْاِشْمُ (النَّيَّةُ) فِى غَالِبِ الْاِسْتِعْمَالِ بِعَزْمِ الْقَلْبِ عَلَى اَمْرِ مِنَ الْاُمُورِ.<sup>۱</sup>

نیت از ریشه «نوی» به معنای قصد است و در غالب استعمال به معنای عزم و تصمیم برکاری است. در لسان روایات هم به معنای قصد است؛ مانند:

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى.<sup>۲</sup>

و

نِيَةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ.<sup>۳</sup>

بنابراین، تفاوت معنایی چشمگیری میان استعمال لغوی و روایی «نیت» وجود ندارد. «رغبت» و «نیت» از آن جهت که هر دو از مقدمات و انگیزه‌های انجام فعل به شمار می‌روند، با یکدیگر اشتراک دارند. اسلام نیز از نقش نیت در تحقق عمل این گونه یاد می‌کند:

لَا عَمَلَ إِلَّا بِالنِّيَّةِ.

ممکن است تفاوتی جزئی در حقیقت معنایی دو واژه «نیت» و «رغبت» وجود داشته باشد، اما با توجه به این که در نقل‌های متأخر از کافی و صدوق، از نیت به عنوان مؤلفه نخست یاد شده است و با در نظر گرفتن احتمال ضعیف دسترسی محدثان متأخر به نقل‌هایی غیر از نقل‌های کلینی و شیخ صدوق، روشن می‌شود که اشتراک معنایی این دو واژه موجب آن بوده که در برخی نقل‌های متأخر، کاتبان و نسخا، واژه «نیت» را جایگزین «رغبت» کرده باشند.

#### ۴-۴. معنای قدرت و نقش آن

ابن منظور در لسان العرب می‌نویسد:

الاستطاعة: القدرة على الشيء؛<sup>۴</sup>

استطاعت به همان معنای قدرت بر انجام کاری است

و طریحی می‌نویسد:

استعدادی در نفس است که انسان را بر انجام فعل متمکن می‌سازد.<sup>۱</sup>

۱. المصباح المنیر، ج ۲، ص ۶۳۲.

۲. مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، ص ۳۴۶.

۳. الفقه المنسوب للإمام الرضا، ص ۳۷۸.

۴. لسان العرب، ج ۵، ص ۷۴.

از استطاعت در استعمالات روایی تعبیر به (روح القوّة) شده است. امیرالمؤمنین در حدیثی می‌فرمایند:

بِرُوحِ الْقُوَّةِ جَاهِدُوا عَدُوَّهُمْ وَعَالِجُوا مَعَاشَهُمْ؛

انبیا به واسطه روح قوت در مقابل دشمنان می‌ایستند و به امور روز مرّه زندگی می‌پردازند.

و

الدَّابَّةُ إِنَّمَا تَحْمِلُ بِرُوحِ الْقُوَّةِ؛<sup>۲</sup>

حیوانات به واسطه روح القدره قادر به حمل هستند.

خدای متعال، براساس حکمت خود، همگان را به صورت یکسان از انواع قدرت ـ مانند قدرت تکلم، قدرت حرکت و... ـ بهره‌مند نساخته است. این نعمت نیز همچون سایر نعمت‌ها، موهبتی الهی است که هر لحظه ممکن است از انسان سلب شود و او را از این عطیّه بزرگ محروم سازد. به همین سبب، در آموزه‌های دینی به غنیمت شمردن سلامتی پیش از بیماری توصیه شده است.<sup>۳</sup>

قدرت، تفضّل<sup>۴</sup> خدای متعال به عبد است؛ یعنی خدای متعال، این نعمت را به هر به هر اندازه که مصلحت بداند، عطا می‌کند و به همان میزان، وظیفه انسان در قبال مدیریت این نعمت، سنگین‌تر خواهد بود. زیرا قدرت، ظرفیتی است که اگر در راه طاعت الهی به کار گرفته نشود، موجب هلاکت انسان می‌گردد.

اساس طاعت و معصیت، برپایه وجود قدرت معنا پیدا می‌کند و در صورت فقدان قدرت، نه طاعتی تحقق می‌یابد و نه معصیتی. بنابراین، قدرت همچون سرمایه‌ای است که انسان می‌تواند آن را در مسیر طاعت یا در مسیر معصیت به کار گیرد؛ از این رو، نقش مؤثر انسان به عنوان مدیر این سرمایه، آشکار می‌گردد.

قدرت، از شروط لازم برای تحقق «معروف» است، نه شرط کافی؛ زیرا تنها در کنار توفیق

۱. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۶۵۶.

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۴۸.

۳. الخصال، ج ۱، ص ۲۳۹.

۴. مقصود از تفضّل یعنی انسان استحقاق این نعمت را ندارد، بلکه لطف الهی است. به تعبیر دیگر، اعطای قدرت از باب استحقاق عبد نیست، بلکه از باب لطف است.

الهی است که می‌تواند به انجام معروف منتهی شود.

#### ۴-۵. معنای اذن و نقش آن

فیومی در المصباح المنیر می‌نویسد:

أَذْنْتُ: لَهُ فِي كَذَا أَطْلَقْتُ لَهُ فِعْلَهُ وَالْإِذْنُ؛<sup>۱</sup>

اذن دادم به آن فعل یعنی آن شخص را در انجام فعل آزاد گذاشتم.

و فراهیدی در العین می‌نویسد:

فَعَلَهُ بِإِذْنِي أَيْ بِأَمْرِي؛

آن فعل را به دستور من انجام داد.

بنابراین، روشن است که واژه معادل اذن «اجازه دادن» است. اذن در استعمالات قرآنی و حدیثی<sup>۲</sup> هم به معنای مانع نشدن و اجازه دادن است و از معنای لغوی آن منحرف نشده است.

همان‌طور که در بخش چهارم نسبت معنایی «رغبت» و «نیت» را برابر دانستیم و منشأ اختلاف تعبیر را به ادراج ناسخ نسبت دادیم، همان ادله را در تبیین اختلاف تعبیر در مؤلفه سوم نیز می‌توان یادآور شد. بنابراین، اختلاف در تعبیر، دلیلی بر اختلاف در معنا نیست و هر دو واژه «اذن» و «توفیق» حاکی از یک معنا هستند.

در برخی از نقل‌ها (همچون الارشاد و کنز الفوائد)، به جای «اذن» از «توفیق» به عنوان مؤلفه سوم یاد شده است و محدثانی چون علامه مجلسی، این روایت را در باب «التوفیق و الخذلان» نقل کرده‌اند که خود، گواه بر اشتراک معنای مرکزی اذن و توفیق است؛ به گونه‌ای که تفاوت چندانی میان این دو واژه مشاهده نمی‌شود.

ابن منظور در لسان العرب می‌نویسد:

وَاقَفْتُ فَلَانًا عَلَى أَمْرٍ كَذَا أَيْ اتَّفَقْنَا عَلَيْهِ مَعًا؛

با فلان شخص در انجام کاری موافقت کردم، یعنی با یکدیگر بر انجام آن کار اتفاق داشتیم.

۱. المصباح المنیر، ج ۱، ص ۱۰.

۲. «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ، فَعَلِمَ مَا هُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ، وَأَمَرَهُمْ وَنَهَاَهُمْ، فَمَا أَمَرَهُمْ بِهِ مِنْ شَيْءٍ، فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى تَرْكِهِ، وَلَا يَكُونُونَ آخِذِينَ وَلَا تَارِكِينَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ (الكافی، ج ۱، ص ۳۸۴).

واژه «وفق» یا «موافقت»، در جایی به کار می‌رود که دو حقیقت با یکدیگر همراه و هماهنگ شده باشند؛ چنان که قرآن کریم در بیان اصلاح رابطه زوجین می‌فرماید: ﴿يُوفِّقُ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾؛ یعنی خداوند، اختلاف را از میان می‌برد و میان آن دو، توافق برقرار می‌سازد. امام صادق (ع) در تبیین معنای «توفیق» می‌فرماید:

هنگامی که بنده، طاعتی را که خدای (عز و جل) به آن فرمان داده، انجام دهد، عمل او موافق امر خداوند خواهد بود. اما زمانی که بنده قصد انجام گناهی را کند، و خداوند تبارک و تعالی میان او و آن معصیت مانعی قرار دهد و او از آن گناه صرف نظر کند، این ترک گناه، به سبب توفیق الهی است. و هرگاه خداوند، میان او و آن معصیت را خالی بگذارد و مانعی نگذارد تا آن گناه را مرتکب شود، در این حالت، خداوند او را واگذاشته و یاری‌اش نکرده و به او توفیق نداده است.<sup>۱</sup>

بنابراین، برای توفیق دو صورت تصویر می‌شود:

۱. توفیق در انجام طاعت،

۲. توفیق در ترک معصیت.

ولی خذلان فقط در ارتکاب معصیت اتفاق می‌افتد.

حقیقت توفیق در زندگی در قالب‌های گوناگونی ظاهر می‌گردد؛ مانند: اعطای شرح صدر به عبد<sup>۲</sup> یا هدایت از مسیر ضلالت<sup>۳</sup> یا تقویت علم و ایمان<sup>۴</sup> و دیگر مصادیقی که حاکی از عنایت پرودگار به عبد است.

یکی از مفاد اصلی حدیث «تَمَّتِ السَّعَادَةُ» تبیین عدم استقلال عبد در کسب سعادت است، بلکه سعادت در گروی توفیق الهی است؛ زیرا در نگاه دین توفیق اساس هر طاعتی است<sup>۵</sup> و نوع رفتار انسان در جلب توفیق بسیار موثر است که خود نشانگر آن است که این سنت الهی رابطه وثیقی با رفتار انسان دارد و از قبیل سنت‌هایی است که انسان نقش موثر در وجدان و فقدان آن دارد. برخی از اسباب توفیق عبارت‌اند از: مجاهدت،<sup>۶</sup> توجه به رضایت

۱. التوحید (صدوق)، ص ۲۴۲.

۲. تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۴۷۴.

۳. المیزان، ج ۱۸، ص ۳۵۵.

۴. همان.

۵. التوحید (صدوق)، ص ۲۴۲.

۶. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۲۷.

الهی،<sup>۱</sup> استقامت در راه حق،<sup>۲</sup> دعا و استغفار.<sup>۳</sup>

## ۵. نسبت میان مؤلفه‌ها

### ۱-۵. توفیق و نسبت آن با قدرت

بر اساس فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) طاعت بدون توفیق انجام نمی‌شود،<sup>۴</sup> ولی توجه به این نکته ضرورت دارد که هر طاعتی در حقیقت برپایه دو تفضّل است: اول، اقدار الهی، یعنی اعطا قدرت از جانب خدای متعال به انسان که به سبب این تفضّل انسان در انجام طاعت، مستطیع می‌شود.

بدیهی است که شرط لازم در انجام طاعات «استطاعت» است، اما برای به سرانجام رسیدن طاعت این شرط لازم، شرط کافی نیست و آن شرط کافی همان تفضّل دوم است که ما از آن تعبیر به «توفیق» می‌کنیم.

بعد از رغبت به معروف و قدرت، انسان محتاج تفضّل دوم [توفیق] است؛ زیرا قدرت سرمایه است که مقتضی خروج انسان از عبودیت را دارد و تنها چیزی که می‌تواند انسان را نجات دهد توفیق است و توفیق است که مانع سوء استفاده از این کمال خدادای می‌شود. بنابراین، استطاعت، شرط کافی برای انجام طاعت نیست، بلکه قدرت بسان شمشیر برنده است که اگر با توفیق همراه نباشد بسیار زیان‌بار است و «خذلان» انسان را در پی دارد. نسبت میان قدرت و توفیق همان نسبت میان موضوع و محمول است و تا زمانی که موضوع محقق نشود، یعنی خداوند انسان را اگر از تفضّل اول بهره‌مند نسازد، موضوعی برای تفضّل دوم [توفیق] وجود ندارد؛ زیرا بدون استطاعت زمینه انحراف و سوء استفاده نیست که در نتیجه موجب هلاکت انسان شود.

اما امام رضا (علیه السلام) در حدیثی به تبیین نسبت میان قدرت و توفیق می‌پردازند: شخصی از امام رضا (علیه السلام) می‌پرسد: آیا من برای آنچه مکلف شده‌ام، استطاعت ندارم؟ حضرت از او می‌پرسند: تو استطاعت را چه می‌دانی؟ او در پاسخ می‌گوید: توان انجام دادن کار. حضرت می‌فرمایند: اگر معونه به تو داده شود، توان [انجام دادن کار] هم به تو داده شده

۱. همان، ج ۵، ص ۳۹۹.

۲. همان، ج ۲۰، ص ۶۹.

۳. البلد الامین، ص ۳۴۹.

۴. إِنَّ لَكُمْ عِنْدَ كُلِّ طَاعَةٍ عَوْنًا مِنَ اللَّهِ شُبْحَانَهُ (نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۳۰، خطبه ۲۱۴).

است. او می پرسد: معونه یعنی چه؟ می فرمایند: معونه همان توفیق است. سؤال می کند: توفیق چگونه داده می شود؟ حضرت می فرمایند: اگر توفیق داده شوی، عامل خواهی بود و گاهی کافراز تو توانمندتر است؛ ولی [به او] توفیق داده نمی شود. در نتیجه عامل نیست. سپس حضرت می فرمایند: درباره خودت به من بگو که چه کسی قدرت را در تو ایجاد کرده است؟ جواب می دهد: خدای تبارک و تعالی. حضرت در ادامه می فرمایند: آیا با توان [خدادادی]، بدون کمک از جانب خدای متعال می توانی از خودت ضرر را دفع و به خودت منفعت را جلب کنی؟ می گوید: خیر. حضرت می فرمایند: پس چرا چیزی که قدرت انجام دادنش را نداری، به خودت نسبت می دهی؟ سپس می فرمایند: چرا به گفته بنده صالح توجه نمی کنی [که گفت]: «توفیق من جز به خدا نیست»<sup>۱</sup>

محور اصلی این سؤال و پاسخ، رابطه استطاعت بر انجام فعل با توفیق الهی است. درسی که از این گفت و گو می توان گرفت، آن است که نباید صرف داشتن قدرت و استطاعت را معادل موفقیت در طاعت یا ترک معصیت دانست. بسیاری از افراد، رغبت به احسان یا میل به توبه دارند و حتی قدرت انجام آن را نیز دارا هستند، اما وسوسه ها و وعده های شیطان، آنان را از انجام احسان یا توبه از گناهان باز می دارد.

در حالی که اگر توفیق الهی با انسان همراه باشد، خداوند قلب و اراده اش را حفظ می کند، به گونه ای که تحت تأثیر هیچ وسوسه ای قرار نمی گیرد. اگر خداوند چنین لطفی را به انسان ارزانی دارد، او را مشمول توفیق خود کرده است و اگر چنین نکند، بنده را وا گذاشته و به خذلان الهی دچار ساخته است.

بنابراین، در این جا «توفیق» یا «خذلان» الهی نقشی تعیین کننده می یابد؛ با آن که در هر دو فرض، قدرت بنده محفوظ است. اگر بنده گرفتار خذلان شود، در حقیقت سرمایه ای که در اختیار دارد از میان رفته و به جای سود، زیان و خسارت نصیب او خواهد شد.

## ۲-۵. توفیق و نسبت آن با نیت

۱. «أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ الْعَالِمَ ﷺ فَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَلَيْسَ أَنَا مُسْتَطِيعٌ لِمَا كُفِّلْتُ؟ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ ﷺ: مَا الْإِسْطَاعَةُ عِنْدَكَ؟ قَالَ: الْقُوَّةُ عَلَى الْعَمَلِ. قَالَ لَهُ الْعَالِمُ ﷺ: قَدْ أُعْطِيتَ الْقُوَّةَ إِنْ أُعْطِيتَ الْمُعُونَةَ. قَالَ لَهُ الرَّجُلُ: فَمَا الْمُعُونَةُ؟ قَالَ: التَّوْفِيقُ. قَالَ: فَلَمْ أُعْطِ التَّوْفِيقَ؟ قَالَ ﷺ: لَوْ كُنْتَ مُوَفَّقًا كُنْتَ عَامِلًا وَقَدْ يَكُونُ الْكَافِرُ أَقْوَى مِنْكَ وَلَا يُعْطَى التَّوْفِيقَ فَلَا يَكُونُ عَامِلًا. ثُمَّ قَالَ ﷺ: أَخْبِرْنِي عَنْكَ مَنْ خَلَقَ فِيكَ الْقُوَّةَ؟ قَالَ الرَّجُلُ: اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى. قَالَ الْعَالِمُ ﷺ: فَهَلْ تَسْتَطِيعُ بِيَتْلُكَ الْقُوَّةَ دَفْعَ الصَّرَرِ عَنْ نَفْسِكَ وَأَخْذَ النَّفْعِ إِلَيْهَا بِغَيْرِ الْعَوْنِ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى؟ قَالَ: لَا. قَالَ ﷺ: فَلِمَ تَنْتَحِلُ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ؟ ثُمَّ قَالَ: أَتَيْنَ أَنتَ عَنْ قَوْلِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَمَا تَوَفَّقَنِي إِلَّا بِاللَّهِ؟ (الفقه المنسوب للإمام الرضا، ص ۳۵۱).

امام صادق علیه السلام در حدیثی سنت خداوند متعال در اعطای توفیق را این گونه بیان فرموده‌اند:

خداوند، کمک به بندگان را به اندازه نیاتشان مقدر فرموده است. پس هر شخصی نیتش صحیح باشد، کمک خدا به او کامل است و هرکس نیتش نقص داشته باشد، - کمک به او به اندازه‌ای که در نیتش کم گذاشته - کم می‌شود.<sup>۱</sup>

فرمایش امام صادق علیه السلام بیانگر یکی از قواعد اعطای توفیق از جانب خداست. در واقع، لطف دیگری به بندگان است. قاعده الهی این است که هر چه نیت بنده‌ای در انجام دادن یک طاعت و یا ترک معصیت، خالص و کامل تراست، توفیق بیشتری به او عطا می‌فرماید. برعکس، اگر بنده‌ای در نیت خود ناخالص باشد، یا نیتش در سطح دانی باشد، خداوند هم در همان سطح به او توفیق اعطا می‌کند.

البته همان طور که گذشت، چون هیچ طاعتی بدون توفیق الهی محقق نمی‌شود، نیت کردن بنده هم از این امر خارج نیست و نیت انجام معروف هم با توفیق انجام می‌پذیرد.

خلوص نیت یکی از مصادیق کامل بودن نیت است و سنت الهی آن است که به سبب این خلوص به بنده توفیق عبادت خالصانه عطا می‌کند و در مقابل، خودنمایی یکی از مصادیق نیت ادنی است و هر مقداری انسان از خلوص نیت خود بکاهد، به همان مقدار خداوند از توفیقش می‌کاهد.

به این ترتیب، عامل اساسی برای جلب توفیق خدا، نیت انسان برای کار خیر و کامل قرار دادن آن از جهت کیفی است.

تأثیر نیت، منحصر در جلب انجام معروف نیست، بلکه در مورد ترک معصیت هم این سنت جاری است. اگر انسان نیت کند که واقعاً به گناهی آلوده نشود، خدا هم او را کمک می‌کند تا به آن گناه آلوده نشود. یکی از راه‌های شناخت نیت عالی و کامل، شدت اهتمام نسبت به ترک گناه است و همت بالا را می‌توان معیاری برای شناخت مراتب نیت معرفی کرد؛ زیرا انسانی که تصمیم جدی به ترک گناهی دارد تمام توان خود را به کار می‌بندد تا زمینه‌های لغزش را از خود دور کند، بر اساس وعده الهی نصرت و توفیق این شخص کامل

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّمَا قَدَّرَ اللَّهُ عَوْنَ الْعِبَادِ عَلَى قَدْرِ نِيَّاتِهِمْ فَمَنْ صَحَّحَ نِيَّتَهُ تَمَّ عَوْنُ اللَّهِ لَهُ وَمَنْ قَصَّرَتْ نِيَّتُهُ قَصَّرَ عَنْهُ الْعَوْنُ بِقَدْرِ الَّذِي قَصَرَ» (مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۹۴).

می شود.<sup>۱</sup>

همّت عالی در انجام طاعت هم نشانه از نیت کامل است؛ نشانه صحت نیت و کمال آن در انجام طاعت این است که شخص بسترهایی که لازم است برای انجام طاعت را در خود ایجاد می کند. هر مقدار در ایجاد اسباب طاعت کوتاهی کند، به همان مقدار توفیق از او سلب می شود.

در انجام دادن طاعت، توفیق کامل خداوند به این است که مثلاً مقدمات شوق به طاعت را برای او فراهم می کند و مقدمات طاعت را بدون زحمت و مانع برای او تسهیل می کند. در مورد ترک معصیت، یکی از مصادیق توفیق کامل این است که انزجار نسبت به آن گناه را در قلب او قرار می دهد. این انزجار قلبی نسبت به گناه در برخی به گونه ای است که دیگر شوق به ارتکاب گناه ندارد و در برخی به حدی می رسد که از آن گناه متنفر می شوند. بنابراین، انسان در انجام طاعت و ترک معصیت هر مقدار نیتش خالص تر باشد، توفیق الهی هم به همان مقدار بیشتر می شود.

#### ۶. رابطه مؤلفه ها با اختیار

اختیار از بدیهیات زندگی انسان است و اساس تمامی وعده ها و وعیدها، بعثت رسولان، نزول کتب آسمانی و قضاوت ها، بر پایه اختیار استوار است. در صورتی که جبر حاکم باشد، تمام این موارد لغو و بی معنا خواهد بود. با این حال، گاهی هنگام مواجهه با برخی از آموزه های دینی، در نگاه نخست، نوعی ناسازگاری میان اختیار و این آموزه ها احساس می شود.

از جمله این موارد، مؤلفه های انجام معروف است که در روایات، در زمره افعال الهی به شمار آمده اند. از سوی دیگر، فعل الهی را نمی توان به انسان نسبت داد؛ از این رو این شبهه مطرح می شود که چگونه ممکن است همه مؤلفه های معروف، افعال الهی باشند و در عین حال، انسان نیز به انجام معروف توصیه شده باشد؟

زیرا اگر انسان مظهر افعال الهی باشد، باید فاقد اختیار بوده و از خود اراده ای نداشته باشد. در مقابل، اگر انسان در انجام یا ترک فعل، دارای اختیار است، چرا باید مثلاً رغبت، به عنوان فعلی الهی در نظر گرفته شود؟

۱. تمّ عون الله له (مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، ج ۱، ص ۹۴).

در ادامه، به تبیین عدم ناسازگاری میان فعل‌الله بودن مؤلفه‌های معروف و اختیار انسان خواهیم پرداخت.

#### ۱-۶. رابطه رغبت با اختیار

بدیهی است که رغبت، موتور محرک هر فعلی است و منشأ آغاز بسیاری از افعال انسان به شمار می‌رود. با این حال، تجربه نشان داده است که گاهی بدون آن که انسان مقدمات ایجاد رغبت را فراهم کند، این حالت نفسانی در انسان پدید می‌آید؛ و گاه حتی با فراهم سازی مقدمات، این حالت در نفس ایجاد نمی‌شود.

در این جا این سؤال مطرح می‌شود: چگونه با وجود آن که انسان خود را در ایجاد یا عدم ایجاد حالات نفسانی مختار می‌پندارد، گاه وجدان یا فقدان این حالات را خارج از اختیار خود می‌بیند؟ به تعبیر دیگر، انسان در تحقق و عدم تحقق حالات نفسانی (مانند ناراحتی، خوشحالی یا شوق به انجام کاری) خود را دارای اختیار می‌داند، اما در عمل، این حالات گاه بدون اختیار انسان و حتی بدون ایجاد مقدمات، پدید می‌آیند.

از این رو، این پرسش به میان می‌آید که: اگر حالات نفسانی صنع انسان هستند، چرا گاهی بدون اراده او محقق می‌شوند؟ و اگر فعل انسان نیستند، پس چگونه به ایجاد یا پرهیز از آن‌ها (مانند رغبت به عبادت یا اجتناب از غضب) توصیه شده است؟

برای حل این مسئله باید به تحلیل صنع‌الله بودن حالات نفسانی بپردازیم. دیدگاه‌های گوناگونی درباره انتساب افعال به خداوند در منابع مختلف ارائه شده است که به منظور رعایت اختصار، به مقاله «معرفت و هدایت، فعل خداست؛ دیدگاه‌های دانشمندان شیعه» نوشته محمد بیابانی ارجاع داده می‌شود.

از میان تحلیل‌های مختلف، این تحلیل به صواب نزدیک‌تر می‌نماید:

افعال الهی نسبت به بندگان، در دو صورت قابل تصویرند:

حالات نفسانی مانند علم و جهل، رضا و غضب،

افعال خارجی مانند اقدار الهی برانجام عمل، خواب و بیداری، سلامت و مریضی.

برای ایجاد هر دو دسته، خداوند اسبابی مقرر داشته است؛ یعنی وجدان یا فقدان این

افعال و حالات، متوقف برانجام یا ترک آن اسباب است. برای نمونه:

خداوند برای تحقق علم، تعلّم را از جمله اسباب قرار داده است.

برای ایجاد مریضی نیز، اسباب خاصی تعیین فرموده که هر کس آن‌ها را فراهم کند، دچار

بیماری خواهد شد.

این سنت، «سنت اسباب» نامیده می‌شود و از جمله سنت‌های غالب و اکثری است؛ یعنی در اکثر موارد، خداوند از طریق فراهم‌سازی اسباب، افعال و حالات را به بندگانش عطا می‌کند. با این حال، تخلف از این سنت در مواردی ممکن است؛ بدین معنا که گاهی ممکن است شخصی مقدمات کسب علم را فراهم سازد اما علم به او اعطا نشود، یا فردی اسباب بیماری را فراهم آورد ولی بیمار نشود.

بنابراین، در افعال الهی وظیفه ما تنها فراهم‌سازی مقدمات است؛ زیرا فراهم‌سازی مقدمات، شرط لازم برای تحقق فعل الهی است، نه شرط کافی.<sup>۱</sup>

با این تبیین، هیچ تنافی میان اختیار انسان و فعل الله بودن رغبت وجود ندارد و مدیریت رغبت (مثل توصیه به زهد در دنیا یا دعا برای رغبت به امور اخروی)<sup>۲</sup> از نگاه دین خود بهترین دلیل بر عدم اجبار انسان در افعالش است.

از جمله مقدماتی که می‌تواند در رغبت به معروف موثر باشد، تقویت باور و اعتقاد به آثار معروف است که برخی از آثار عبارت‌اند از: ۱. مشمول رحمت الهی شدن و آمرزش همه گناهان،<sup>۳</sup> ۲. از نخستین گروه‌هایی که وارد بهشت می‌شوند،<sup>۴</sup> ۳. مسرور شدن خداوند.<sup>۵</sup>

## ۲-۶. رابطه قدرت و اختیار

توهم ناسازگاری «قدرت» که فعلی الهی است، با اختیار انسان در مؤلفه دوم نیز مطرح می‌شود. به جهت رعایت اختصار، از تبیین تفصیلی مجدد شبهه پرهیز می‌شود. تلخیص شبهه چنین است:

چگونه ممکن است قدرت، فعلی الهی باشد، در حالی که انسان خود را در ایجاد قدرت، مختار می‌پندارد؟

تبیین حقیقت قدرت، می‌تواند پاسخ‌گوی این شبهه باشد. متکلمان قدرت را چنین تعریف می‌کنند:

۱. التمهید فی العقائد، ص ۱۳۷.

۲. الکافی، ج ۷، ص ۶۳۳.

۳. علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۶۰.

۴. الزهد، ص ۳۱.

۵. الفقه المنسوب للإمام الرضا، ص ۳۷۴.

### كون الشیء بحیث یجوز منه الفعل و یجوز منه الترك؛<sup>۱</sup>

قدرت آن است که چیزی به گونه‌ای باشد که از آن، هم فعل و هم ترک، جایز باشد. جواز فعل یا ترک در حقیقت، همان اختیار در فعل و ترک است. بنابراین، در تعریف قدرت، حقیقت اختیار نهفته است. و اگر می‌گوییم قدرت، فعل الهی است، مقصود آن است که خدای متعال، فاعل این قوه در وجود انسان است و هر زمان که بخواهد، می‌تواند این نعمت را از انسان سلب کند. اما فعل الله بودن قدرت، منافاتی با اختیار انسان ندارد؛ زیرا انسان، پس از بهره‌مندی از نعمت قدرت، افعال خود را با اختیار انجام می‌دهد و افعال او، دیگر به صورت مستقیم به خدا نسبت داده نمی‌شود. چرا که اختیار در معنای قدرت نهفته است. بنابراین، هیچ ناسازگاری‌ای میان فعل الله بودن قدرت و وجود اختیار انسان وجود ندارد؛ چنان که فرمود:

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.<sup>۲</sup>

و این در حالی است که اختیار انسان همچنان محفوظ است.

### ۳-۶. رابطه توفیق با اختیار

نظام آفرینش بر اساس سنت‌های الهی حرکت می‌کند و این سنت‌ها در حقیقت قوانین عالم هستی‌اند که اگر انسانی از آن‌ها تخلف کند، زمینه هلاکت خود را فراهم کرده است. این سنت‌ها را می‌توان به دو صورت تصویر کرد:

صورت اول: سنت‌های عالم تکوین، مانند سنت اسباب؛ یعنی خداوند متعال، ۹۹ درصد امور عالم هستی را از طریق اسباب و بدون دخالت مستقیم پیش می‌برد.

صورت دوم: سنت‌های مربوط به سعادت و شقاوت انسان، مانند سنت استدراج؛ به این معنا که خداوند، انسان عاصی را از نعمت‌های دنیا بهره‌مند می‌سازد و او را به دنیا مشغول می‌کند، تا آنجا که استغفار از گناهان را از یاد می‌برد.

از جمله این سنت‌ها، سنت توفیق است؛ یعنی خداوند، سعادت انسان را مشروط به توفیق کرده است. در سنت توفیق، همان‌گونه که در بخش پنجم اشاره شد، یک سنت دیگر

۱. تجرید الاعتقاد، ص ۱۶۳.

۲. الصحیفة السجادیة، ص ۱۸.

نهفته است که آن، سنت اسباب توفیق می‌باشد.

خدای متعال برای دستیابی به توفیق، اسبابی را قرار داده است. وجود این اسباب، خود دلالت بر عدم مغایرت توفیق با اختیار انسان دارد؛ زیرا انتخاب و اراده انسان در عمل به این اسباب، نقش حیاتی در سعادت یا شقاوت او ایفا می‌کند.<sup>۱</sup>

### جمع‌بندی

حدیث «تَمَّتِ السَّعَادَةُ» در منابع گوناگون شیعه با اختلاف اندکی نقل شده است و در مهم‌ترین نقل‌ها [الکافی و الفقیه] این حدیث، معتبر دانسته شده است. بیشتر با رویکرد اخلاقی به این حدیث نگاه شده است و در کتاب‌های کلامی بازتاب چندانی نیافته است. منظور از معروف، احسان به مردم است که خود مصادیق متعددی را در بر می‌گیرد.

یافته‌های پژوهش به دو بخش تقسیم می‌شود:

بخش اول، فهم واژه‌ها و نسبت میان مؤلفه‌ها. بعد از بررسی‌های لغوی و روایی واژه‌های «رغبت، قدرت و توفیق» تفاوتی با معنای متعارف این واژه‌ها یافت نشد.

قرار گرفتن رغبت به عنوان نخستین مؤلفه معروف خود حکایتگر اهتمام دین به مدیریت این حالت نفسانی است و مدیریت رغبت عبارت است از: «پرهیز از زمینه‌های رغبت به اسباب شقاوت» بعد از رغبت، از استطاعت به عنوان مؤلفه معروف یاد شده است و این مؤلفه واجد مصادیق بسیاری است و یک مصداق آن استطاعت مالی است و هر مقداری که تمکن انسان از استطاعت بیشتر باشد، به همان مقدار مسئولیت انسان در قبال مردم و احسان به مردم هم بیشتر است.

رغبت و قدرت برای انجام معروف شروط لازم انجام معروف است، اما کافی نیست، بلکه شرط کافی توفیق الهی است که باید به دیگر مؤلفه‌ها ضمیمه شود و مهم‌ترین نشانه بر اهمیت توفیق آن است که هر طاعتی باید به پشتوانه توفیق انجام بگیرد.

میان رغبت و توفیق، از نگاه وحی ارتباط تنگاتنگی است؛ زیرا یکی از اسباب اعطای توفیق انجام معروف، مقدار رغبت به معروف است و هر اندازه گرایش به معروف بیشتر باشد، متقابلاً توفیق الهی هم بیشتر می‌شود. ولی قدرت نسبت به توفیق لا بشرط است؛ مثلاً این‌گونه نیست هر انسانی قدرت مالی بیشتری دارد، در نتیجه توفیق احسان بیشتری هم

۱. سنت‌های اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن، ص ۱۲۳.

دارد. آنچه که سعادت انسان حتمی می‌کند، ضمیمه شدن توفیق به استطاعت است. بخش دوم، نسبت مؤلفه‌ها با اختیار. بهترین دلیل بر عدم ناسازگاری رغبت و قدرت با اختیار، سوای وجدانی بودن اختیار، توصیه دین به مدیریت این دو مؤلفه است و صنع الله بودن این دو مؤلفه تغایری با اختیار انسان ندارد؛ زیرا خداوند نقش معطی را دارد، لکن بعد از اعطای رغبت یا قدرت، نوع مدیریت این دو مؤلفه، نقش اساسی در سعادت و شقاوت انسان دارد. و در نهایت، میان توفیق و اختیار هیچ تنافی وجود ندارد؛ زیرا که روایات متواتر در اسباب جلب توفیق حاکی از مختار بودن انسان در اسباب سعادت و شقاوت است.

### کتابنامه

- الإرشاد، مفید، قم، المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید، ۱۴۱۳ق.
- الأمالی، محمد بن حسن طوسی، قم، دارالثقافة، ۱۴۱۴ق.
- البلد الأمين، کفعمی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، نوبت اول، ۱۴۱۸ق.
- التوحید، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، قم، مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۶ق.
- الخصال، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، قم، نسیم کوثر، ۱۳۸۲ش.
- الزهد، حسین بن سعید اهوازی، قم، المطبعة العلمية، ۱۳۹۹ق.
- الصحيفة السجادية، علی بن حسین علیه السلام، قم، نشر الهادی، ۱۳۷۶ش.
- الفقه المنسوب للإمام الرضا علیه السلام، علی بن موسی علیه السلام، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۶ق.
- الكافي، کلینی، قم، مؤسسه علمی فرهنگی دارالحديث، ۱۳۸۷ش.
- المحاسن، احمد بن محمد برقی، تهران، دارالکتب الإسلامية، بی تا.
- المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، فیومی، قم، مؤسسة دارالهجرة، ۱۴۱۴ق.
- الوافی، فیض کاشانی، اصفهان، مكتبة الإمام أمير المؤمنين علی علیه السلام العامة، ۱۴۰۶ق.
- بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۳۶۸ش.
- بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفی، ۱۴۰۴ق.
- تجريد الاعتقاد، نصیرالدین طوسی، مكتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۷ق.
- تحف العقول، ابن شعبه حرانی، قم، مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۳۶۳ش.

- تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، محمد بن حسن حر عاملی، قم، مؤسسة آل البيت علیہ السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۶ق.
- التمهید فی العقائد، محمد باقر علم الهدی، حسین مدرسی، العتبة الحسينة المقدسة، نوبت اول، ۲۰۱۹م.
- جامع السعادات، نراقی، اسماعیلیان، نوبت هشتم، ۱۳۸۶ش.
- دعائم الإسلام، نعمان بن محمد ابن حیون، قم، مؤسسة آل البيت علیہ السلام لإحياء التراث، ۱۳۸۳ش.
- سنت های اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن، محمد باقر صدر، ترجمه: حسین منوچهری، مرکز نشر فرهنگي رجاء، نوبت اول، ۱۳۶۹ش.
- علل الشرائع، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، قم، مؤمنین، ۱۳۸۰ش.
- کنز الفوائد، کراجکی، قم، دارالذخائر، ۱۴۱۰ق.
- لسان العرب، ابن منظور، دارالفکر للطباعة والنشر والتوزيع.
- مجمع البحرين، طریحی، مكتبة المرتضوية.
- مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، علی بن جعفر عریضی، مشهد مقدس، مؤسسة آل البيت علیہ السلام لإحياء التراث، ۱۳۶۸ش.
- مستدرک الوسائل، نوری، بیروت، مؤسسة آل البيت علیہ السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۸ق.
- مصباح الشریعة، جعفر بن محمد علیہ السلام مؤسسة الأعلمی للمطبوعات: بیروت، ۱۴۰۰ق.
- مفردات ألفاظ القرآن، راغب اصفهانی، بیروت، دارالشامیة، ۱۴۱۲ق.
- مقالات فلسفی، شهید مطهری، صدرا، ۱۳۸۹ش.
- مکارم الاخلاق، حسن بن فضل طبرسی، قم، الشریف الرضی، ۱۳۷۰ش.
- من لا یحضره الفقیه، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، قم، مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۳۶۳ش.
- منطق فهم حدیث، سید محمد کاظم طباطبائی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۹۳ش.
- النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، ابن اثیر، قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۷ش.
- نهج البلاغة (صبحی صالح)، محمد بن حسین شریف الرضی، قم، مؤسسة دارالهجرة، ۱۴۱۴ق.
- «مفهوم شناسی سنت توفیق و اسباب تحقق آن از منظروحي»، نیکو دیالمه، کتاب قیّم، زمستان ۱۳۹۰، شماره ۴
- «نقش بنیادین نیت و انگیزه در اعمال انسان» حسین تربتی، نشریه مبلغان، آذر ۱۳۹۴، شماره ۱۹۷.